توجه به حقوق مؤمنین - 5 /دی/ 1389

شرح حدیثی از حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام توسط حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در جلسه درس خارج فقهِ پنجم دی‌ماه 89 (بیستم محرم‌الحرام 1432):

«عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ كُنْتُ أَطُوفُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَعَرَضَ لِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا كَانَ سَأَلَنِي الذَّهَابَ مَعَهُ فِي حَاجَةٍ فَأَشَارَ إِلَيَّ فَكَرِهْتُ أَنْ أَدَعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَذْهَبَ إِلَيْهِ فَبَيْنَا أَنَا أَطُوفُ إِذْ أَشَارَ إِلَيَّ أَيْضاً فَرَآهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ يَا أَبَانُ إِيَّاكَ يُرِيدُ هَذَا قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَمَنْ هُوَ قُلْتُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ هُوَ عَلَى مِثْلِ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَاذْهَبْ إِلَيْهِ قُلْتُ فَأَقْطَعُ الطَّوَافَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ إِنْ كَانَ طَوَافَ الْفَرِيضَةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَذَهَبْتُ مَعَهُ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدُ فَسَأَلْتُهُ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ فَقَالَ يَا أَبَانُ دَعْهُ لَا تردْهُ قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ...»
شافی، جلد 1، حدیث 1506

فی الکافی، عن ابان بن تغلب، قال: «کنت اطوف مع ابی‌عبدالله (علیه السلام) فعرض لی رجل من اصحابنا کان سالنی الذهاب معه فی حاجه». ابان بن تغلب میگوید: یکی از اصحابمان -از برادران شیعه- از من خواسته بود که برای انجام یک حاجتی با او بروم و یک کاری را برایش انجام دهم.
حالا ابان بن تغلب با حضرت ابی‌عبدالله [امام صادق] (علیه السلام) در حال طواف گرد خانه‌ی خداست. «فاشار الیّ». آن برادری که از من درخواست کرده بود با او بروم و کاری برایش انجام دهم، در اثنای طواف به من اینجوری اشاره کرد که بیا. «فکرهت ان ادع اباعبدالله (علیه السلام) و اذهب الیه ؛ دلم نخواست که در حال طواف، حضرت را رها کنم و سراغ او بروم. خب، واقعاً هم چه اقبال بزرگی است که انسان با امام معصوم گرد خانه‌ی خدا طواف کند. «فبینا انا اطوف اذ اشار الیّ ایضا». در اثنای طواف، باز رسیدیم به آنجایی که آن مرد از دور ایستاده بود و باز دوباره به من اشاره کرد. «فراه ابوعبدالله (علیه السلام)» ؛ این دفعه، حضرت چشمشان افتاد و او را دیدند. «فقال یا ابان ایاک یرید هذا؟» ؛ [فرمودند:] این شخص با تو کار دارد؟ «قلت نعم.قال فمن هو؟» ؛ او کیست؟ «فقلت رجل من اصحابنا» ؛ از خود ماست، از برادران شیعه‌ی ماست. «قال هو علی مثل ما انت علیه؟» ؛ [فرمودند:] آیا همان عقایدی را که تو در باب امامت داری او هم بر همان عقاید است؟ «قلت نعم. قال فاذهب الیه». [گفتم: آری،] فرمود: پس برو ببین چه می‌گوید. «قلت فاقطع الطواف؟» ؛ [عرض کردم] من در حال عبادتم و دارم طواف میکنم، طواف را قطع کنم؟ «قال نعم» [فرمودند: بلی]. حالا اینجا این فقیه را ببینید – ابان فقیه است- او میخواهد از فرصت استفاده کند و یک مسئله شرعی را یاد بگیرد. «قلت و ان کان طواف الفریضه؟» ؛ [پرسیدم:] حتی اگر طوافِ فریضه هم بود، باز قطع کنم و بروم؟ «قال نعم» ؛ حضرت فرمودند: بله، حتی در وسط طواف فریضه وقتی برادر تو با تو کاری دارد، از تو درخواستی میکند، باید طواف را قطع کنی و بروی. «قال فذهبت معه» ؛ خوب، اطاعت کردم و جدا شدم، با آن شخص رفتم.
«ثمّ دخلت علیه بعد» ؛ بعد آمدم خدمت حضرت، «فسألته فقلت اخبرنی عن حقّ المؤمن علی المؤمن» ؛ [و پرسیدم:] این چه حقی است که اینجور ایجاب میکند انسان طواف واجب را هم قطع کند؟ حق مؤمن را سؤال کردم. حضرت میفرمایند که [فقال: یا ابان] «دعه لاتردّه» ؛ رها کن دیگر، سؤال نکن. لاترده یعنی این سؤال را تکرار نکن. «قلت بلی جعلت فداک» ؛ [عرض کردم:] چرا، سؤال میکنم. اصرار کردم و بعد حضرت شروع کردند حقوق مؤمن را گفتن. علت این هم که میفرمودند سؤال نکن، این است که وقتی دانستی، گیر می‌افتی و مجبوری عمل کنی. اینجا دیگر روایت مفصل است که ما نمیخوانیم. شبیه این، روایت دیگری هم بود از معلّی‌بن‌خنیس که از حضرت سؤال میکند حق مؤمن چیست.

حالا درباره‌ی جزئیات روایتی عرض کردم و لوازمی که آن روایت دارد، بحثهای فراوانی وجود دارد. غرض، این تکه‌اش برای ما این اهمیت را دارد که به حقوق مؤمنین توجه کنیم.